



Founding Sociology of Nostalgia with the Pioneering Work of Fred Davis

Payam Ghanipour¹  

1. Corresponding Author, Ph.D, Department of Research in Art, Faculty of Theoretical Sciences and Higher Art Studies, Tehran University of Art, Tehran, Iran. E-mail: p.ghanipour@art.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article Article history: Received: ??? Received in revised form ?? Accepted: ??? Published online ??? Keywords: Nostalgia, Collective Nostalgia, Sociology of Nostalgia, Fred Davis, Identity Crisis	The term Nostalgia has gained significant research attention across various academic fields in the 20th century. One of the latest disciplines to integrate nostalgia as a subject of study is sociology, where it has been developing to a considerable extent. The American sociologist Fred Davis was the first to establish the sociology of nostalgia with his seminal book on this topic, linking nostalgia to social affairs. Through typologies, distinctions, references to other studies, and examples from the social and cultural world, Davis conceptualizes nostalgia as a social phenomenon that interconnects meaning, social contexts, and situations in mutually influential ways. He describes how the experiences of nostalgia among individuals and groups can provide deeper understanding of that individual or group's "self", sociohistorical conditions, and other aspects of human life. After a brief historical overview of the term nostalgia, this essay summarizes some key highlights from Davis' book and provides Persian translations of selected sections. It then situates Davis' approach within the broader sociological literature, tracing its roots to its specific school of thought, and evaluates the insights and impacts of his work. It then moves beyond to explore some of the succeeding scholars whose studies are focused on nostalgia, referencing Davis' work. As the first Persian-language publication on this topic, it hopes to introduce Davis' study to Iranian scholarship and spark further discussion.

Cite this article: Ghanipour, P. (2026). Founding Sociology of Nostalgia, with the Pioneering Work of Fred Davis. *Sociological Review (Social Science Letter)*, 3rd (2), ... DOI: <https://doi.org/10.22059/JSR.2026.377278.1969>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/JSR.2026.377278.1969>

تأسیس جامعه‌شناسی نوستالژی با فرد دیویس

پیام غنی‌پور^۱ 

۱. نویسنده مسئول (Ph.D)، گروه پژوهش هنر، دانشکده علوم نظری و مطالعات عالی هنر، دانشگاه هنر، تهران، ایران. رایانامه: p.ghanipour@art.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	اصطلاح نوستالژی در طول قرن بیستم موضوع تحقیقات جدیدی در حوزه‌های مختلفی شد و دایره کاربردی و مفهومی آن انبساط پیدا کرد. از آخرین حوزه‌های پذیرنده آن جامعه‌شناسی است که در حدود نیم‌قرن اخیر توانسته توسعه بیابد. فرد دیویس، جامعه‌شناس آمریکایی، اولین کتاب را در ربط نوستالژی به اجتماع نگاشت و جامعه‌شناسی نوستالژی را پایه گذاشت. او با مفهوم‌سازی، تفکیک‌ها، نمونه‌ها، و تحلیل‌هایی که ارائه می‌دارد، نوستالژی را عاطفه‌ای اجتماعی بازشناسی می‌کند و شرح می‌دهد که تجربه آن واسطه معنا و بافت‌های وسیع‌تر گروه‌ها و موقعیت‌های اجتماعی می‌شود، که می‌تواند در فهم فرد یا گروه از خود، فهم تاریخی، ساختار اجتماعی و امور دیگری از زندگی انسانی مؤثر باشد. این مقاله ضمن جلب نظر به کاربردهای اصطلاح نوستالژی، در معرفی مبحث جامعه‌شناسی نوستالژی گزارش و ترجمه‌ای می‌دهد از قسمت‌هایی از کتاب مهم فرد دیویس در باب این مبحث، و سپس رویکرد جامعه‌شناختی او را شناسایی می‌کند. علاوه‌براین، اهمیت و مرجعیت مطالعه دیویس بر نوستالژی با ذکر نمونه‌هایی از مطالعاتی که پس از او درباره نوستالژی در حوزه‌های مختلف انجام گرفته، مطرح می‌گردد. به این امید که نور این مبحث به ایران و تفکر فارسی‌زبان نیز تابیده شود.
کلیدواژه‌ها: نوستالژی، نوستالژی جمعی، روانشناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی نوستالژی، فرد دیویس، بحران هویت	

استناد: غنی‌پور، پیام (۱۴۰۴). تأسیس جامعه‌شناسی نوستالژی، با فرد دیویس. *مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)*، ۳۳ (۲)، ۰۰۰-۰۰۰.
<https://doi.org/10.22059/JSR.2026.377278.1969>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

۱-۱. معرفی مبحث و اولین کتاب در آن

تأمل به مفهوم نوستالژی و امر نوستالژیک در وهله اول شاید بُعد فردی و روانشناختی آن را به ذهن آورد. بُعد روانشناختی نوستالژی موضوعی آشناتر است و مباحث فراوانی در علوم مرتبط با روانشناسی در این موضوع مطرح گشته‌اند. نوستالژی همچنین موضوع علوم مرتبط با عصب‌شناسی، عملکردهای مختلف مغز انسان مانند حافظه، و علوم شناختی (Cognitive) بوده. اما نوستالژی ابعاد اجتماعی نیز دارد. چه در بُعد فردی موقعیت محیطی و اجتماعی فرد در برانگیزش یا حالت و نوع نوستالژی‌اش مؤثر است، چه در بُعد جمعی می‌توان وضعیت‌هایی را در گروه‌های اجتماعی خرد یا کلان مشاهده کرد که آشکارا یا نهان حال نوستالژیک مشترکی بین آنها موج می‌زند. توضیح چنین اوضاعی نیاز به جستجوی منشآت مولد تجربه نوستالژیک در زندگی فردی و اجتماعی افراد دارد.

نوستالژی جمعی و جامعه‌شناسی نوستالژی از مباحثی است که در جهان آکادمی و کتابخانه ادبیات جامعه‌شناختی نسبتاً جدید است و سهم کمتری نسبت به مسائل و پدیده‌های اجتماعی زودتر شناخته‌شده دیگر دارد که البته مطالعات مرتبط با نوستالژی در حوزه اجتماعی با سرعت رو به‌رشدی در حال افزایش است. تا کنون ایران سهمی از این مباحث نبرده، و طرح و ورود این موضوعات به کتابخانه زبان فارسی حتماً در تمديد و غنای اندوخته‌هایش مفید است، و برطرف کردن خلاء نظری در این زمینه موجب گسترش حوزه جامعه‌شناسی می‌شود و بر توان تحلیل پژوهشگران از پدیده‌های اجتماعی می‌افزاید.

بدین منظور، لازم است این مبحث را از پایه آغاز کرد و سراغ متونی رفت که دفتر جامعه‌شناسی نوستالژی را در دنیا گشودند و با روش آکادمیک بر نوستالژی همچون پدیده‌ای اجتماعی متمرکز شدند. نوشتار حاضر در معرفی یکی از معتبرترین آثار این حوزه است که توسط جامعه‌شناس آمریکایی، فرد دیویس^۱، در ۱۹۷۹ تألیف شده: کتاب *در تمنای دیروز: جامعه‌شناسی نوستالژی*^۲ اولین پایه‌گذار این مطلب در آکادمی است که تحلیل مفصلی دارد از زوایای مختلف این پدیده، و ارجاعات فراوانی دارد به مقالات و آثار مهم مرتبط با این موضوع در حوزه‌های دیگر علوم، بالأخص روانشناسی، که این ارجاعات به محتوا و تحلیل‌های کتاب وسعت و وثوق بیشتری می‌بخشد^۳.

فرد دیویس، استاد سابق در چند دانشگاه، از جمله کالیفرنیا، پیش از کار روی موضوع نوستالژی، در جایگاه شخصیتی پیشرو در جامعه‌شناسی پزشکی و درمان شناخته شده بود. وی پس از مدتی مطالعه بر چندین پدیده اجتماعی در حال ظهور، سال ۱۹۷۷ مقاله‌ای منتشر کرد با عنوان *نوستالژی، هویت، و موج فعلی نوستالژی* که بسیار توجه و ارجاع گرفت و همچنان می‌گیرد (Davis, 1977). پیش از بحث دیویس نیز جامعه‌شناسان یا فرهنگ‌پژوهانی بوده‌اند که به‌صورت غیرمتمرکز و موردی به روحیات نوستالژیک جامعه در دوره‌ای خاص اشاراتی داشته‌اند و از آن نتایجی گرفته‌اند. بیشتر کار آنها در توصیف ویژگی‌های موضوع یک نوستالژی خاص بوده و سخنشان عمدتاً این بوده که آنچه در گذشته شده و حالا جالب افتاده، چه خصوصیات و کیفیاتی داشته. اما دیویس بود که روی خود این پدیده و چرایی و فرایند شکل‌گیری آن (معطوف به زمان حاضر) از اساس تأمل داشت، و اولین کتاب آکادمیک در تجزیه و تحلیل ماهیت این پدیده در نسبت با اجتماع، منشأیابی، رده‌بندی، مفهوم‌سازی، و نتایج آن (با بررسی نمونه‌های متعدد) از اوست. به قول او در مقاله‌اش

^۱ Fred Davis (۱۹۲۵-۱۹۹۳)

^۲ Yearning for Yesterday; A Sociology of Nostalgia (1979)

^۳ معرفی کتاب فرد دیویس و ارائه خلاصه‌ای از آن به زبان فارسی، و به کارگیری آن در تحلیل پدیده‌ای اجتماعی اولین بار در پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده (دفاع‌شده در شهریور ۱۴۰۰) صورت گرفته.

(1977) تبیین‌های پیشین «اصلاً تبیین و توضیحی به‌دست نمی‌دهند؛ آنها عملاً خود آن موضوعِ ابراز نوستالژیک را کمی بیشتر بسط می‌دهند» (Davis, 1977). برای نمونه، رابرت نیزبت، جامعه‌شناس نسل قدیمی‌تر از دیویس، مقاله‌ای (در ۱۹۷۲) با موضوع نوستالژی بزرگ آمریکا برای دهه ۱۹۳۰ دارد که دیویس مثالش را می‌آورد و می‌گوید حتماً ناظر دانا و فرهیخته‌ای برای فرهنگِ معاصر چون نیزبت، با وجود اینکه تشخیص می‌دهد نوستالژی (برخلاف ظاهرش) بیشتر درباره‌ی حال حاضر می‌گوید تا واقعیات گذشته، دلیل موج نوستالژی نسبت به دهه ۱۹۳۰ را لحن اخلاقی و مدنی مثبت‌تر آن دهه نسبت به دهه ۱۹۷۰ می‌داند. اینکه چه خصوصیتی از آن دوران قدیمی، اکنون جالب و ارزنده گشته، جای خود را دارد «اما اینکه آن خصوصیت‌ها [ی مثبت] را به‌عنوان دلیلِ احضارِ نوستالژیکِ آن دوران در نظر بگیریم، مطمئناً اشتباه‌گرفتن پیامد و معلول با علت است» (1977). دیویس مطالب این مقاله را در کتابی آورد و شرح داد و بر آن بسی افزود، و با این کتاب به‌نوعی زیرشاخه‌ای برای رشته جامعه‌شناسی راه انداخت، با موضوع «جامعه‌شناسی نوستالژی»؛ که از آن زمان توسط پژوهشگران و اندیشمندان دیگر در حال توسعه است، و مقاله و کتاب قابل اعتنایی نیست که در این باب باشد و ارجاعی به کتاب دیویس نداشته باشد؛ تا جایی که اصطلاحات او یا ترکیبات لغوی و مفهومی او نیز —عیناً یا ملهم— در نوشته‌ها و گفته‌های دیگران بازنشر می‌شوند.

اما ظاهر نوستالژی روایتی درباره‌ی گذشته دارد؛ آنچه ظاهراً ماقوع بوده را با حس و حالی مختص به خود در برمی‌گیرد. مواد و مصالح آن از چیزهایی در گذشته گرفته می‌شود و ارتباط آشکاری با حال حاضر یا آینده ندارد. اگر به بیان درآید، قصه‌ایست درباره‌ی گذشته، و احساسی که در لحن قصه نسبت به آن گذشته پیدا می‌شود. مثل خاطره‌گویی است. ولی به‌نظر می‌رسد نوستالژی فقط بازگویی خبرگونه از قدیم نباشد؛ بلکه شیوه‌ی خاصی از برقراری ارتباط با گذشته باشد که متضمن احساسات شخصی (و بعضاً گروهی) نسبت به آن گذشته است، و رویکردی سانتی‌مانتال به گذشته داشته باشد. تا بدینجا دو عنصر نوستالژی بارز است: گذشته، و احساسات نسبت به چیزی از دست‌رفته. اما تجربه‌ی نوستالژیک دلالت‌های بیشتری دارد، چه در بُعد فردی (و روانشناختی که درباره‌اش مطلب و مطالعه فراوان است)، چه بُعد جمعی. چنانچه فرد دیویس در دیباچه‌ی کتابش می‌گوید، جامعه‌شناسی نوستالژی ضمن ردگیری دلایل تجربه‌ی نوستالژیک گروهی، در پی تعیین آن است که «نوستالژی چه نسبت کلی با —و معنایی برای— زندگی حاضر ما دارد، [...] و چه پیامدهایی برای جامعه در کلیت آن دارد» (Davis, 1979, p. vii). گرچه اذعان دارد چنین کاری آسان نیست. با اینکه حالت نوستالژی عطف به گذشته دارد و مواد و مصالحش را از گذشته می‌گیرد، به این معنی نیست که:

«گذشته "سبب و علت" نوستالژی یا حتا "توضیحی" برای نوستالژی باشد؛ [...] بر خلاف آن، از آنجا که اطلاع ما از گذشته، گذشته‌ای که آن را احضار می‌کنیم، [یعنی] همان دانستن ما از گذشته‌بودگی آن، به‌خاطر [بودن در وضعیت] تجربه‌ی اکنون است، آنچه این موقعیتِ احساسِ نوستالژی را به‌وجود می‌آورد نیز باید در اکنون مستقر باشد» (p. 9).

در واریسی و درک بهتر این اکنون است که فهم تجربه‌ی نوستالژیک روشن‌گر است. پس، گویی نوستالژی با ظاهر گذشته‌گراییش بطنی از حال حاضر دارد، و همین راه می‌دهد به بررسی جامعه‌شناسانه از اکنون.

۱-۲. اصطلاح نوستالژی و کاربردهای خاص و عام آن

دیکشنری انگلیسی آکسفورد (OED) نوستالژی را اشتیاق احساساتی یا خاطره‌ای حسرت‌بار نسبت به دورانی از گذشته (به‌ویژه از گذشته‌ی زندگی فردی) تعریف می‌کند. واژه نوستالژی در ریشه یونانی‌اش دال بر حالتی دردناک و حزن‌آمیز (algia) با میل بازگشت به خانه (nostos) است. اما جالب اینجاست که این واژه را یونانی‌ها ضرب نکرده‌اند. در قرن هفدهم میلادی در اروپا این واژه را یک

پزشک^۱ در نامگذاری و توضیح حال روحی‌روانی وخیم سربازانی در جنگی دور از خانه و وطن ابداع کرد. از آن پس این واژه به دایره اصطلاحات پزشکی راه یافت و در رشته‌های مختلف این حوزه (مثل روان‌پزشکی) با دلالت‌های آسیب‌شناختی (پاتولوژیکی) به کار رفت. به‌مرور نوستالژی کاربردها و مفهوم‌های تازه‌ای گرفت و امروزه جنسیت سابقاً بیمار آن تقریباً کنار رفته، چنانکه در حوزه روان‌شناسی از فهرست بیماری‌ها بیرون شده، و غالباً برای توصیف احوالی به کار گرفته شده که دلتنگی برای خانه و وطن یا برهه‌ای از گذشته در آن مشهود است و افراد را نسبت به آنچه از دست داده‌اند، احساساتی می‌کند.^۲ در دوران معاصر دلالت آن لزوماً دوری از خانه (= مکانی فیزیکی) نیست. در قرن بیستم دامنه مفهومی و کاربردی نوستالژی تا جایی گسترده شد که شاخصی بشود برای سنجش شرایط اجتماعی.

کاربرد خاص و پزشکی یا علمی این اصطلاح در دوره‌های مختلف در هر حوزه تعاریف یا توصیفات مشخصی پیدا کرد، و با کتاب دیویس تلاش شده تمایز مفهومی و دلالت‌های خاص خود را در حوزه جامعه‌شناسی بیابد.

کاربرد این اصطلاح که حدود بیش از دو قرن در اختیار تحصیل‌کردگان دانشگاهی و ادبی بود، در یک قرن اخیر و به‌ویژه در دهه‌های اخیر (در دنیا و در ایران) بیش‌وکم وارد دایره واژگان عمومی شده و به تدریج کاربردهای عام گرفته که عمدتاً دو گونه است: کاربرد اول که کمتر در ایران منظور شده، القای نظر منفی یا تأییدنکننده نسبت به احساسات، نظرها یا نگاه یک شخص و نسبت به نظر و نگاه یک گروه (با استفاده‌هایی مانند "این نگاهی نوستالژیک به گذشته است" یا "طرف نوستالژیک شده")؛ که بیشتر برای کم‌اعتبار یا بی‌اعتبار دانستن طرف آنهاست، تا جدی گرفته نشوند؛ کاربردی تا حدی شبیه برچسب‌زدن (یا آنگ زدن)، این کاربرد متأثر از سابقه طولانی این واژه در کاربرد اصطلاحی آن در حوزه‌های پزشکی-درمانی است.

کاربرد عام دیگر نوستالژی (که در دهه‌های اخیر در بین فارسی‌زبانان و دیگر زبان‌ها - رسانه‌های عمومی - بیشتر شده)، به یادآوری یا بازگویی چیزی مطلوب و خاطره‌آمیز در گذشته است که قرار است با آن چیز میزانی از احساسات برانگیخته شود؛ طوری که این واژه جایگزین کاربرد واژه «خاطره» شده باشد. این کاربرد دوم راه باز می‌کند برای استفاده تجاری، رسانه‌ای یا تبلیغاتی از این واژه تا بهانه‌ای ایجاد کند برای معرفی و فروش بیشتر خدمات یا کالاها، و برای معرفی، انتشار، تلقین، ترویج، و بعضاً جهت‌دهی نگاه سیاسی یا باورهای خاصی.^۳

اما در مفهوم و کاربرد دقیق کلمه، آیا نوستالژی حالتی صرفاً احساساتی و کم‌اهمیت در احوال افراد است؟ آیا نوستالژی یک ویژگی منفی روحی‌عاطفی در اشخاص دلتنگ خانه و حسرت‌دار است؟ یا شاید هر خاطره خوشایند همان نوستالژی است؟ امر خاطره‌انگیز

^۱ Johannes Hofer (۱۷۵۲-۱۶۶۹)

^۲ از سرگذشت اصطلاح نوستالژی، گزارش‌های متعددی در منابع مختلف در دسترس‌اند. برای نمونه رجوع کنید به کتاب فرد دیویس، صفحات ۱ تا ۱۲، و یا به مقاله خواندنی زیر:

Peters, R. (1985). "Reflections on the Origin and Aim of Nostalgia", *Journal of Analytic Psychology*, 30: 135-48

یا برای یک بررسی کم‌نظیر تاریخی به مقاله زیر:

Zwingmann, C. & Pfister-Ammende, M. (1973). *Uprooting and After*; Springer Berlin, Heidelberg. 19-47 (The Nostalgic Phenomenon and its Exploitation)

یا این مقاله کلاسیک:

Werman D. S. (1977). "Normal and Pathological Nostalgia", *Journal of the American Psychoanalytic Association*, 25(2), 387-398

^۳ این شکل از به کار بستن (آشکار یا پنهان) نوستالژی محل بحث بسیاری پژوهش‌های آکادمیک و محل نقد جامعه‌شناسان و فرهنگ‌پژوهانی شده که درباره استفاده ابزاری از نوستالژی هشدار داده و می‌دهند؛ از جمله فرد دیویس.

همان امر نوستالژیک است؟ آیا نوستالژی صرفاً دربارهٔ گذشته است؟ نوستالژیک بودن همان ابراز احساساتی بریده‌ای از سرگذشت است؟ در پس هر لحن نوستالژیک آیا غرضی (تجاری، اعتقادآور، یا سیاسی) نهفته است؟ آیا نوستالژیک بودن فرد صرفاً مسئله‌ای شخصی است یا متأثر از محیط و جمع؟ آیا نوستالژی فقط منحصر به هر فرد است؟ اگر به جمع یا اجتماع مرتبط باشد، چرا و چگونه می‌تواند به‌طور مشابه یا سرایت‌کننده‌ای میان افراد یک گروه اجتماعی مشترک باشد؟ در مسیر پاسخ به این سؤالات و پرسش‌های احتمالی دیگر کتاب *در تمنای دیروز: جامعه‌شناسی نوستالژی* نقطهٔ عزیمت معتبر و مطمئنی است. تأمل فرد دیویس فرصتی می‌سازد برای تعمق در مسائل بیشتری که به نوستالژی فردی و جمعی مرتبط است. با این مجال، خلاصهٔ فرازهایی از کتاب نامبرده در ادامه می‌آید.

مراتب صعودی نوستالژی

دیویس در تلاش برای مفهوم‌سازی، تفکیک‌سازی، و گره‌گشایی از کلاف درهم و چنדרشتهٔ این پدیده دست به تیپ‌شناسی حالات مختلف تجربهٔ نوستالژیک می‌زند. او، مانند دیگر محققان نوستالژی در حوزهٔ روانشناسی، می‌داند از ظاهر نوستالژی که دربارهٔ گذشته است، باید گذر کرد و به وضعیت حال حاضر رسید. ملاحظهٔ او رصد زمان حال است؛ زمان حال زیر لوای گذشته مستتر شده، و مسئله‌ساز و مسئله‌دار شده که تجربهٔ نوستالژیک را پدید آورده. او در بخشی از کتابش زیر عنوان *مرتبه‌های صعودی نوستالژی* سه نوع یا سه مرحلهٔ ترتیبی از واکنش شناختی و احساسی نوستالژیک به موقعیت اکنون را مطرح می‌کند. او در رسیدن به چنین طرحی، از مسیر تجربهٔ زندگی خودش نیز الهام گرفته (p. 17):

(۱) نوستالژی ساده (۲) نوستالژی بازتابی-تفکرآمیز (۳) نوستالژی تفسیرشده (یا تفسیری)^۱

از نظر دیویس لزوماً هیچ چیز بهتری دربارهٔ مرتبهٔ دوم و سوم نوستالژی وجود ندارد؛ حتا با وجود ابعاد شناختی پیچیده‌تر مرتبهٔ سوم. فقط باید دانست که مرتبهٔ دوم و سوم بدون تجربهٔ مرتبهٔ اول نمی‌تواند پیش آید. (ر.ک به صفحهٔ ۲۷ کتاب).

نوستالژی ساده لحنی مثبت به گذشته دارد و نگاهی منفی به وضعیت فعلی یا قریب‌الوقوع. این مرحله «موقعیتی ذهنی است که این باور سنجش‌نشده را [نسبت به گذشته] دارد که "آن وقت‌ها اوضاع بهتر از حالا بود (زیباتر، سالم‌تر، شادتر، متمدن‌تر، هیجان‌انگیزتر بود)" (p. 18). در این مرتبه نشانی از زمان حال نیست.

نوستالژی بازتابی برای شخص چیزی «بیشتر از سانتی‌مانتالیزه کردن گذشته [و برداشت احساساتی از آن] و حذف-هرچند ضمنی- حال است» (p. 18): "آیا واقعاً آن‌طوری بود؟" شخص در این مرحله احضارها و مطالبات نوستالژیک خود را مرور می‌کند، سعی می‌کند صحت تاریخی آن را بسنجد، و در حالتی نامطمئن، فعالانه «سؤال‌های خاصی را به احساس و فکر خود بازمی‌خواند که مسئله‌یشان صحت، درستی، کامل‌بودن، یا شکل‌بازنمایی آن مطالبات نوستالژیک است. [مانند] آیا واقعاً آن‌طوری بود؟ [...] آیا دارم اتفاق‌های بد و ناخوشایند را فراموش می‌کنم که به‌نظرم [آن گذشته] اینقدر دوران شادی می‌آید؟» (p. 21).

نوستالژی تفسیرشده از مسائل صحت تاریخی موضوع فراتر می‌رود و هر چه این واکنش نوستالژیک پیش‌تر رود، خودِ آن واکنش را به زیر سؤال می‌کشد یا (دست کم بالقوه) پروبلماتیزه‌اش^۲ می‌کند:

^۱ simple, reflexive, interpreted.

^۲ مسئله‌دار دانستن و مسئله‌ساز خواندن، که نیاز به بررسی داشته باشد و نباید طبیعی و عادی انگاشته شود.

«شخص در این مرحله به شیوه‌ای می‌کوشد آن احساس نوستالژی‌اش را ابژه‌وار بررسی کند. او (با درجات سخت‌گیری مختلف [...] برای هر شخص و هر موقعیت) سؤالاتی تحلیل‌گرایانه به آن سوق می‌دهد [...] مانند] چرا احساس نوستالژیک دارم؟ این چه معنایی برای گذشته‌ام، یا برای اکنونم دارد؟ آیا قرار است در زمان‌ها و مکان‌های خاصی احساس نوستالژیک بگیرم و در جاهای دیگر، نگیرم؟ [...] نوستالژی چه فایده‌ای برایم دارد؟ [...] چه فایده‌ای برای زمانه‌ای که در آن زیست می‌کنیم، دارد؟» (p. 24-25).

این تلاش‌ها برای تحلیل تجربه نوستالژیک و آگاهی بیشتر به آن، در هر حدی که باشد، می‌تواند همزمان با خود آن تجربه در مرتبه اولیه‌اش همراه شود و از یک ابراز ساده‌ای چون «زیبایی‌های گذشته و فضیلت‌های از دست‌رفته فراتر رود. [...] همین تمرکز [آگاهانه خود شخص] بر واکنش نوستالژیکش [...] بعد دیگری می‌افزاید به آن تجربه — و نیز به قابلیت آن تجربه نوستالژیک در روشن کردن موقعیت [فعلی] زندگی» (p. 25).

نوستالژی و هویت

دیویس برای طرح اصول شناخت نوستالژی اجتماعی وقت کافی خرج می‌کند تا مبانی مستدل و محقق‌ی‌بچیند و در پی‌ریزی پژوهش و فهم خود در این موضوع بیشتر مواد اولیه را از دستاوردهای حوزه روانشناسی برمی‌گیرد. در طول کتاب، وی ارجاعات فراوانی می‌زند به تحقیقات پژوهشگران حوزه‌های دیگر، بالأخص روانشناسی.

او یک فصل از شش فصل کتابش را به ارتباط نوستالژی با هویت فردی اختصاص می‌دهد و مسئله هویت در ادامه کتابش جاری می‌ماند چرا که همچون متفکران حوزه روانشناسی نوستالژی را شاخصی برای وضعیت هویتی می‌داند. هویت ما از روایت ماست. ما در شناختن خود (self) — تعامل با دیگران و در تعامل با دیگران — روایت خود را برمی‌سازیم و نیاز داریم همواره ساختار روایی هویتمان را حفظ، بازسازی، و گاهی مرور کنیم.

تر دیویس این است که نوستالژی یکی از راه‌هاییست که در برساختن، حفظ، و برساختن دوباره هویت‌ها به کار گرفته می‌شود. دیویس این موضوع را به تداوم هویت یا عدم تداوم هویت مرتبط می‌کند. او معتقد است اگر حال حاضر فرد پر باشد از ترس‌ها، ناخشنودی‌ها، اضطراب‌ها، بی‌اطمینانی، حتاً اگر محسوس نباشد، زمینه‌ساز «احضار نوستالژیکِ اموری از گذشته» می‌شود. همین عواطف و حالت‌های شناختی (مثل ترس‌ها و بی‌اطمینانی‌ها) است که «تهدید "عدم تداوم هویت" را ایجاد می‌کند که نوستالژی — با نظم‌وآرایش‌دادن به منشأهای روانشناختی‌مان برای تداوم — می‌کوشد تا [آن تهدید را] ساقط کند یا دست کم، به سمت دیگری بکشاند» (p. 34-35). دیویس این حالتِ جُستنِ تداوم حین تهدید به عدم تداوم را چون دیالکتیکی زاده تجربه نوستالژیک می‌داند. نوستالژی از «تناوب بین تداوم و عدم تداوم زندگی و زمانه‌یمن شکل می‌گیرد؛ نوستالژی به هر دو احتیاج دارد، گرچه به عدم تداوم بیشتر» (p. 50). در این تصادمِ تداوم‌ها و عدم تداوم‌ها، یا هنگامی که نسبت به حال حاضر بی‌رغبتی یا بیگانگی احساس شود، نوستالژی بیشتر طرفدار تداوم می‌شود و زمانه‌ای بهتر را به تصویر می‌کشاند تا شاید به ما قوت قلبی دوباره ببخشد. این فرایند ذهنی در شکل اولیه‌اش تمایلی ماهرانه دارد که جوانب نامطلوب یا مشکلات تجربه‌شده در آن گذشته احضار شده را کمرنگ یا حذف کند.

در نتیجه تهدیدی که به تداوم هویت روانه می‌شود، آگاهی نوستالژیک می‌تواند گاهی خود را به اشکال زیبایی‌شناختی بروز دهد. اینکه چه فرم مشخصی بگیرد، «بسیار بستگی به [بستر] فرهنگ و تاریخ دارد؛ [...] به سنت‌های بیانی و ابرازگری‌ای که بر تاریخ یک هنر خاص غالب بوده‌اند» (p. 85). ابراز زیبایی‌شناختی احساس نوستالژیک می‌تواند آن احساس را خلاقانه به شکل پروبلماتیکی تبدیل به اثری هنری کند که نوع نوستالژی اولیه آن احساس را — یا مرحله نوستالژی‌اش را — به مرتبه‌های بالاتر ببرد؛ به مرتبه دوم

بازتابی، یا مرتبه سوم تفسیر شده. اینگونه، همزمان با وجود آن کشش و اشتیاق سوزان برای صحنه‌ها و تجربه‌های گذشته، در آن تمنای ساده توقف نمی‌کنیم و «به مرحله‌ای بالاتر صعود می‌کنیم که در آن مشغول دیالوگی درونی می‌شویم که [صحت یا عملکرد] حافظه و بازسازی‌های ذهنی‌مان [از گذشته] را [...] می‌کاود» (p. 94).

نوستالژی خصوصی، نوستالژی جمعی

از نظر دیویس، پیرو تحقیقات روانشناسان و مشاهدات مستقیم و تحقیقات خود او، نوستالژی یک وجه فردی شده و خصوصی شده دارد که ناظر است بر نیاز روانی-روایی ما برای اینکه احساس تفاوت با دیگران داشته باشیم. همزاد این احساس تفاوت البته می‌تواند احساس تنهافتادگی و جدافتادگی نیز باشد.^۱ برای نمونه، به یاد آوردن یک شیء خاص (مثل یک کت فاستونی قدیمی، یک صندلی) یا یک منظره، سلیقه‌ای در لباس یا موسیقی، که بخشی از گذشته زیسته ما باشد، می‌تواند مثل حلقه‌ای دور نگاه ما را بگیرد تا در این دنیای انبوه آدمها و چیزها چیزی، جایی، حسی باشد که فقط برای شخص ما معنای ویژه‌ای داشته باشد. ما گاهی طی تجربه‌ای نوستالژیک، آگاهانه یا ناخودآگاه، به این حلقه‌ها پناه می‌بریم و چیزی مختص خودمان می‌یابیم که بخشی از هویت ما بوده. این فرایند می‌تواند به ما احساس خوشایند از خود بدهد و ربط ما را به گذشته‌ای از هویت خودمان برقرار نگه دارد. این در حفظ تداوم هویت مفید است. این فرایند به نوستالژی خصوصی برمی‌گردد. به باور دیویس، مهم است که بین نوستالژی خصوصی و نوستالژی جمعی تمایز بگذاریم.

«نوستالژی خصوصی به تصاویر و اشاراتی از گذشته راجع است که به لطف سرچشمه‌ای که در بیوگرافی شخص خاصی دارند، در ارجاعشان به سمت غیرمتعارف‌تر و شخصی‌تر شدن، فردی‌تر شدن، و مختص‌شدگی میل می‌کنند. نمونه آن، خاطره از لبخند یکی از والدین، منظره باغچه از پنجره‌ای از خانه‌های قبلی؛ یا برای مارسل پروست، کیک‌های کوچک کودکی‌اش در کامری» (p. 123).

نوستالژی خصوصی پیوند مهمی را که بین خود (self) و تجربه نوستالژیک وجود دارد، روشن می‌سازد. ابره‌ها، نمادها و رویدادهایی هم در گذشته هستند که با وجود ارتباطی شخصی و فردی با آنها، جنبه عمومی بارزی دارند (مانند یک شخصیت مشهور، یک سازه در شهر، یا تجربه یک رویداد جمعی)، و بالقوه فصل مشترکی‌اند برای نوستالژی جمعی در بین گروهی کوچک یا کلان. نوستالژی جمعی به وضعیتی مراجع است که:

«ابره‌های سمبلیک وجهه شدیداً عمومی، وسیعاً مشترک و آشنایی دارند؛ همان منابع سمبلیک گذشته که در شرایط مناسب می‌توانند میان میلیون‌ها شخص در آن واحد موج بالای موج احساس نوستالژیک سوار کنند. نمادهای جمعی از این نوع می‌توانند دامنه‌ای از جذابترین‌ها (مانند رهایی پاریس از دست آلمان‌ها در ۱۹۴۴) تا کم‌اهمیت‌ترین‌ها را داشته باشند» (p. 122-123).

دیویس در صفحات مختلف کتاب روی نوستالژی جمعی با حساسیت بیشتر پرتو می‌افکند چون نوستالژی جمعی می‌تواند احساسات و مواضع گروه بزرگی از مردم را نسبت به چیزی شکل دهد، و شرایط را برای تغییر یا ورود فاز جدیدی یا سلیقه و نگاه فرهنگی جدیدی بسترسازی کند.

^۱. البته توضیحات این مبحث به کلام دیویس (و دیگر صائب‌نظران) در این نوشتار نمی‌گنجد.

با تمییز نوستالژی خصوصی از نوستالژی جمعی اما، دیویس معترف است که گاهی خط و مرز دقیقی نمی‌توان در این تفکیک گذاشت. با این حال، التفات به وجود طیفی از نوستالژی — یک سر آن بسیار خصوصی‌شده‌ها و یک سر آن موضوعی مثل یک رئیس جمهور — در تحلیل ما از این پدیده لازم می‌آید.

نوستالژی و جامعه

در تحلیل دیویس از نسبت نوستالژی با جامعه، به تعبیر نگارنده، دو نسبت مجزا قابل تشخیص است: یکی تحلیل تجربه نوستالژیک فرد با توجه به محیط و بستر اجتماعی وی و اثری که شرایط بیرونی اجتماعی بر فرد و شیوه تحریک نوستالژیک او دارد؛ و یکی تحلیل تجربه نوستالژیک که در گروهی از افراد با مؤلفه‌های مشترک نسبت به موقعیت کلی‌شان به‌دست می‌آید. در هر دو صورت، وضعیت حال حاضر محیطی و اجتماعی است که میل به احضار نوستالژیکِ اموری از گذشته را ایجاد می‌کند.

«تداوم هویت به‌همان اندازه که از نظر عاطفی در بُعد فردی معنادار است، در بُعد اجتماعی نیز ضروری است... پرورش مواضع قدرشناسانه نسبت به خودهای پیشین بخشی از تجربه نوستالژیک است» که می‌تواند درباره احساس مشترک یک گروه یا جامعه نسبت به خود مشترک پیشینش نیز صادق باشد (p. 36). این تجربه می‌تواند کاری کند «تا حال حاضر کمتر هولناک و (درعوض) هضم‌پذیرتر [و پذیرفتنی‌تر] بنماید» (p. 36)^۱. همانگونه که نوستالژی برای فرد می‌تواند در معنادگی به روایتش از خود کارساز باشد، در هنگامه‌های آسیب‌پذیر یا بحرانی در سطح گروه یا جامعه نیز می‌تواند ارزش‌های دورشده، فراموش‌شده، گم‌شده، یا اصیل (یا چنین پنداشته‌شده) آن گروه یا جامعه را باززنده کند و بر طاقت و توان بازسازی اجتماعی بیفزاید (و شاید به آن جهت یا مسیر بدهد).

دیویس در بحثش از نسبت جامعه با نوستالژی از چند نظریه‌پرداز برجسته نقل قول می‌آورد که چطور در زمانه‌های بحرانی (مثل جنگ دوم جهانی) احساسات نوستالژیک با حس ناسیونالیستی و میهن‌پرستانه گره می‌خورد و فراگیر می‌شود، و با امور سیاسی دولت‌ملت رابطه مستقیم پیدا می‌کند. او به نقل از یک روانشناس، شارلس سوینگمان^۲، کارکرد نوستالژی را در سطح جامعه‌ای آن، نوعی سوپاپ اطمینان برای ناامیدی و استیصال متحمل‌شده به‌خاطر از دست‌رفتن ارزش‌های ممتاز می‌داند^۳. او با آوردن چنین اظهاراتی از دیگران، فصل مشترک آنها را چنین درمی‌یابد که «نوستالژی [در بُعد اجتماعی‌اش] عمیقاً در زندگی سیاسی و حس تاریخی مردم از خودشان تنیده است» (p. 101).

پس دو وجه مهم تجربه نوستالژیک در جامعه را می‌توان یکی منشأ آن و یکی نقش‌و‌کارکرد آن برشمرد: تهدیدها به عدم تداوم هویت (منشأ)، تولید و ایجاد هویت جمعی (نقش). دیویس پیش از این مطلب، در فصلی از کتاب نقش نوستالژی را در چرخه زندگی (یا چرخه حیات انسانی) و در گذار از مراحل مختلف زندگی انسانی می‌جوید (p. 52-71). همان‌طور که در بُعد فردی تغییر فاز چرخه زندگی (کودکی به نوجوانی، به جوانی، به میانسالی) به‌صورت دوره‌ای می‌تواند موجب عدم تداوم هویت و اضطراب باشد و واکنش‌های نوستالژیک فردی به‌دنبال آورد، «رخدادهای تاریخی بزرگ نامساعد و تغییرات اجتماعی ناگهانی نیز در مجموع تهدید

^۱. ضمناً قابلیت پرده‌پوشی نوستالژی بر مسائل و مشکلات تجربه‌شده در گذشته احضار شده می‌تواند تبعات خود را نیز داشته باشد و این موضوع هشدارهای پژوهشگران را به‌دنبال داشته.

^۲. سوینگمان تحقیقات مهمی در چند موضوع داشته، از جمله مطالعاتی بر نوستالژی به‌مثابه پدیده پیچیده روانشناختی، که دیویس در چند جای دیگر کتاب هم از او نام می‌برد. ضمناً، از آنجا که درباره محل تولد و زبان اصلی این روانشناس تأثیرگذار اطلاعاتی یافت نشد، نام او در اینجا آلمانی در نظر گرفته شده. اما اگر متعلق به منطقه هلند باشد، تلفظ نام او ممکن است زوینگمان باشد.

^۳. ibid, 98-9

مشابهی روانه می‌کند و واکنشی مشابه بین مردم به‌دنبال می‌آورد» (p. 102). اما با این تفاوت که رخداد تاریخی نامساعد، موجب «تجمع توجه و نگرانی دلوپسانه میان میلیون‌ها شخص در لحظه‌ای واحد از زمان تاریخی می‌شود، و از این رو، [آن رخداد] یک مدیوم روانشناختی اجتماعی بارور ایجاد می‌کند برای تولید و انتشار حس نوستالژیک» (P. 102). دیویس از بحران ناگهانی از کمبود سوخت و غذا در اوایل دهه ۷۰ میلادی مثال می‌آورد که همراه شده بود با بحران‌های سیاسی دیگری مانند واگرایی و رسوایی‌های نهادهای اطلاعاتی، مسئله ویتنام، جنبش‌های اجتماعی و مدنی اواخر دهه ۶۰، شورش‌های مناطق محروم، اعتراضات دانشجویی، ترور مارتین لوتر کینگ، کمی قبل‌تر: ترور رئیس‌جمهور، و غیره.^۱ این وضعیت بی‌سابقه مردم آمریکا را در اضطراب و نگرانی برای آینده‌شان گذاشت و عدم تداوم هویت، تهدیدشان بود. در همین رخداد تاریخی نامساعد و تغییرات مخل در اجتماع، «می‌توان دید چگونه نوستالژی جمعی در ابتدایی‌ترین سطح خود برای بازسازی -دست کم موقتی- احساس تداوم اجتماعی تاریخی^۲ عمل می‌کند» (p. 104). به همین منظور، نوستالژی جمعی، یا به‌قول کنایه‌آمیز دیویس: جشن عیاشی نوستالژی برپا شده در دهه ۷۰، با رجوع به زمانه‌ای دور از بحران، با رجوع به پیش از جنگ (به دهه ۳۰)، آنچه را در زمان اکنونش نمی‌یافت، آنجا پیدا کرد و از بین متعلقات آن زمان، تعدادی را برای خود شبیه‌سازی و دوباره تولید کرد، مانند مد لباس. بدینسان، هویت در معرض تهدید خود را دوباره ساخت و در طی این زمان رجوع به گذشته و تلاش برای بازسازی، اقداماتی چاره‌گرانه نیز تدبیر شد و بسیاری از مطالبات اجتماعی و مدنی که تا پیش از آن کُفر یا انگ بودند، در قانون و بخشی از جامعه ثبت و پذیرفته شدند. جامعه در جلوگیری از فروپاشی خود، به عقب بازگشت و همزمان بعضی خلل‌های (قانونی) مشکل‌ساز اکنونش را توانست پر کند و تداوم دوباره بگیرد.^۳

«اگر از بحران هویت جمعی بتوان سخن گفت، [= سخن] از دوره عدم تداوم احساس مردم از اینکه کی و چه هستند، یعنی احساس عدم تداومی رادیکال، اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ در آمریکا نزدیک‌ترین وضعیت به آن بحران هویت جمعی است که می‌توان متصور بود. برای میلیون‌ها نفر آن بحران چنان به‌نظر می‌رسید -که نه لزوماً در حد ناامیدی و سرخوردگی مطلق- که دیگر مرکز ثقلی برای اتکا نیست [کنترل دیگر از دست دولت هم خارج شده]، و تمام امور [سابقاً] قطعی و مطمئن، پروبلماتیک شده، و فورانی از دیوانگی اخلاقی بر سر دنیا ریخته شده» (p. 106-7).

تحلیل چنان وضعیتی در نظریه دیویس پیداست: منشأ احساس نوستالژیک در تهدید تداوم هویت است. واکنش جامعه به تهدید هویت جمعی‌اش -در مثال بالا- مدد از نوستالژی است: «نوستالژی وسیله‌ای می‌شود برای محکم‌نگه‌داشتن هویت‌ها و تأیید دوباره آن هویت‌ها که زیر [ضربه‌های] آشفتگی زمانه شدیداً کبود شده‌اند» (p. 106-7)؛ در جهت معنادگی به امروز و گام‌برداشتن به آینده از طریق به‌یاد بازآوردن گذشته؛ گذشته‌ای که با ضوابط خاصی احضار می‌شود تا بتواند در معنادگی و بازسازی بیشترین اثر را بگذارد.

دیویس در یکی از بحث‌های کتابش روی پدیده مهمی نور می‌اندازد که شاید امروزه -بیش از چهار دهه بعد از آن- برای همه جهان ملموس‌تر شده (و در سال‌های پس از این کتاب به موضوعی دامن‌گستر بدل گشته که جدا از نظریات مرتبط با نوستالژی، توسط متفکران و محققان مختلفی از زبان‌ها و حوزه‌های گوناگون به بحث‌های مفصل و نقادی‌های بعضاً مشهوری رسیده). دیویس طبق آنچه تا بدینجا آمد، نوعی نوستالژی شایع را در یادآوری عالی‌بودن یا عظمت گذشته ردیابی می‌کند؛ چه فردی، چه جمعی. اما این

^۱. باید در نظر آورد که این وضعیت وقتی در برابر شکوفایی فزاینده اقتصادی پیش از آن -تقریباً از اواسط دهه ۵۰ تا اواسط دهه ۶۰- که مظاهر آن در شهرسازی و معماری نیز هویدا شده بود- قرار بگیرد، حالت بحرانی آن بارزتر می‌شود.

^۲. sociohistoric continuity

^۳. Ibid, 102-7

پدیده را در حال تغییر می‌داند. طوری که «چشم‌انداز نوستالژی جمعی سابقاً محل اسکان شخصیت‌ها، مکان‌ها، رویدادهای سیاسی یا مدنی بود، ولی امروز محل اسکان روزافزون تولیدات، شخصیت‌ها، و اشارات رسانه‌ای است» (p. 125). رسانه‌زدگی نوستالژی از مسائل جاری و جهان‌شمولی است که نوع اثرگذاری آن بر جامعه را می‌توان جدی گرفت و نسبت به آن حساس بود.

تشخیص زاویه دید جامعه‌شناسانه دیویس

اگر کتاب دیویس را برخاسته از جهان ادبیات جامعه‌شناسی و همچون دیالوگی در گستره آن ادبیات خوانش کنیم، رویکرد خاص آن به جامعه را درمی‌یابیم. نزد دیویس، شیوه‌ای که انسان‌ها دنیا را می‌نگرند و به آن معنا می‌دهند، سنگ بنای مهمی در فهم جامعه است. شاید نوستالژی نامی برای مکانیسمی ذهنی-عاطفی باشد، یا واکنشی پراگماتیک در مواجهه ناامنی‌ها، به دنبال یافتن معنا، اعتمادبه‌نفس و مسیر. همان‌طور که معلوم است، در بناگذاری بحث جامعه‌شناسی نوستالژی، دیویس از فرد شروع می‌کند. او بیشتر صفحات کتابش را بر اساس مشاهدات امپریکال خود و دیگران، به فهم چستی نوستالژی از حیث روانشناسی و ارجاعات به یافته‌های متخصصان دیگر اختصاص می‌دهد، ولی قصد جامعه می‌کند که این شیوه تکوین بحث مایه بینارشته‌ای به مطالعه‌اش می‌بخشد. آبشخورهای هستی‌شناسی جامعه برای دیویس که در کل کتاب مستتر است، به رویکرد مشخصی در جهان جامعه‌شناسی برمی‌گردد. می‌توان دید که رویکرد دیویس ساختارگرایانه نیست. تضادگرایانه، کارکردگرایانه، پوزیتیویستی، و جبرگرایانه نیست. یا از نوع فرانکفورتی کلاسیک نیست. با کمی دقت می‌توان پی برد که دیویس در مشاهدات و مصاحبه‌هایش تلاش دارد قلمرو معانی در ذهن افراد و تفسیر آنها از واقعیت را مطالعه کند و آن را در گرو شرایط و مراودات با دیگران بخواند. رویکرد تحقیقی دیویس، به قول انسان‌شناسان کلاسیک، امیک است (emik). او تفسیر افراد را در زندگی روزمره و از زندگی روزمره‌شان گردآوری می‌کند و در این میان به دنبال واکنش‌هایی جمعی است که از تفسیری مشترک بین افراد یک گروه نسبت به موقعیتشان شکل می‌گیرد؛ واکنش‌هایی که می‌توانند واقعیت و ساختارهای بیرونی را تغییر یا شکل دهند.

نسبت‌هایی که دیویس میان فرد و جامعه، دریافت‌های ذهنی و وضعیت عینی، و دیگر عناصر سازمان اجتماعی می‌جوید، صبغه دیالکتیکی دارند.^۱ نوستالژی جمعی‌ای که دیویس شناسایی می‌کند، می‌تواند عاملی برای پویایی (یا دینامیسم) اجتماعی باشد. با این حساب و با احتساب نشانه‌های دیگر در روش و رویکرد او، پیداست که رویکرد او تعامل‌محور و تفسیری است. رویکرد دیویس از سابقه‌ای فربه در تفکر جامعه‌شناختی بهره می‌برد که بر مفاهیم و کلیدواژه‌هایی چون کنش، تعامل (اینترکشن)، تعامل نمادین، خود (در انواع مفهومی آن)، معنا و تفسیر، زندگی روزمره، و پراگماتیسم بنا شده. استفاده مفهومی دیویس از واژه خود، "خود"ی که در حال شکل‌گیری و آگاه‌شدن مدام از تعامل با دیگران است، در ترمینولوژی این رویکرد راه بلندی طی کرده و از حوزه روانشناسی به روانشناسی اجتماعی و بعد به جامعه‌شناسی رسیده، و از ارکان رویکرد تعاملی و تفسیری شده.^۲

^۱. دیالکتیکی در معنای عام کلمه، نه از جنس ماتریالیستی یا مارکسیستی آن.

^۲. مفید است اشاره شود که به‌طور مشخص، "خود" از مباحث چارلز هورتن کولی و جرج هربرت مید از روانشناسی اجتماعی وارد تحلیل‌های جامعه‌شناختی شد. مید از سردمداران اصلی رویکردی است که به شخصیت‌های نامداری مانند هربرت بلومر و اروینگ گافمن رسید و فرد دیویس بخشی از این جریان فکری است. برای آشنایی با نظریه‌ها و پشتوانه فکری این جریان می‌توان رجوع کرد به کتاب زیر:

Quist-Adade, C. (2018). Symbolic interactionism: The basics. Vernon Press.

برای نمونه کتاب مرجعی از اعضای شاخص این مکتب:

Blumer, H. (1969). Symbolic interactionism: Perspective and method [Reissued in 1986, United Kingdom: University of California Press].

دیویس به این میراث فکری مدخل «نوستالژی» را اضافه می‌کند. اهمیت کار او را از جهاتی می‌توان شباهت داد با کاری که امیل دورکیم و رابرت مرتن با موضوعاتی چون قانون و جرم و مجازات، یا کج‌روی (یا کژرفتاری) و آنومی در جامعه‌شناسی کردند در نسبت با موقعیت در ساختار اجتماعی و فرهنگی. نتایج کار این دو نه تنها توانست موضوعات جدیدی وارد جامعه‌شناسی کند، بلکه بعضی مسائل انسانی را از بدنامی و بیهودگی در حوزه‌های دیگر آن وقت (مثل روانشناسی و زیست‌شناسی پوزیتیویستی) خلاص کند. اما فرد دیویس در زمانه‌ای اخیرتر از نسل پایه‌گذارانی چون دورکیم و مرتن می‌زیست و محیط زیست فرهنگی و علمی پیشرفته‌تری پیرامونش داشت. در نتیجه، او درحالی که موضوع جدیدی وارد جامعه‌شناسی می‌کند، با فراست و آغوش باز از دستاوردهای محققان دیگر بهره می‌گیرد و محصول فکری پرباری باقی می‌گذارد.^۱

در اینجا ذکر چند نمونه از کاویدن موضوع نوستالژی توسط پژوهشگران و اندیشمندان دیگر در تمایزگذاری کاری که دیویس به‌انجام رسانیده، و ذکر نمونه‌هایی از تأثیرگذاری او بر تأملات و تحقیقات دیگران می‌تواند در طرح اهمیت موضوع و دامنه آن مفید باشد.

تمایز و مرجعیت این کتاب در مطالعات نوستالژی

چنانکه مشخص شد، نوستالژی مبتنی بر نارضایتی‌هایی از حال حاضر بروز می‌کند. نشانه‌های نارضایتی آدمیزاد از حال، و تمنا برای بازگشت از دیرباز یا شاید از آغاز نمود داشته؛ چه در ادیان کهن و ادیان ابراهیمی، چه در افسانه‌ها و اساطیر تا ادبیات باستانی چون اودیسه، هرچند نه با لفظ "نوستالژی" و نه دقیقاً به مفهوم امروزی آن، وضعیت نوستالژیک گویی همزاد انسان شده و باقی مانده و در گذر تاریخ حالات و بازنمودهایش چرخیده و گستره زمانی و جغرافیایی جهانشمولی گرفته.

در حوزه جامعه‌شناسی، ابراز نگرانی از وضعیت فعلی در جوامع مدرن مضمون مشترک غالب فلسفه جامعه‌شناسی کلاسیک بوده. می‌توان دید جامعه‌شناسان اولیه، مارکس، وبر، تونیس، زیمل و دیگران، هر کدام به بیان خود جهان صنعتی، سرعت بالای تغییرات عینی، مناسبات جدید اقتصادی و اجتماعی و بعضی دیگر از آورده‌های دنیای جدید را همچون آفتی برای مسیر پیش‌روی یا سعادت تمدن انسانی قلمداد کرده‌اند. احساس بیگانگی، فراگیری عقلانیت ابزاری، تراژدی فرهنگ، و صحبت از اوتوپیا و دیستوپیا از جمله موضوعات و مفهوم‌سازی‌هایی بوده که به موازات نقد مدرنیته پیشینه علم جامعه‌شناسی را هشدارگاهی برای آینده بشر ساخته. این پیشینه دلیل چنین وضعیتی را عمدتاً از دست‌دادن ارزش‌های قدیم و ظهور ارزش‌های جدید ناسازگار با طبع انسان در جوامع مدرن می‌داند. برایان اس. ترنر، جامعه‌شناس متأخر شناخته‌شده، یکی از اندیشمندانی است که در نوشته‌های خود و در همکاری با دیگران سعی داشته رد جهان‌بینی نوستالژیک گونه را در میان جامعه‌شناسان کلاسیک دریابد و بازگو کند (برای نمونه نگاه کنید به Turner,

برای آشنایی بیشتر با مفاهیم و اصطلاحات مرتبط با این جریان، رجوع کنید به مدخل‌های دیکشنری زیر:

Boudon, R., & Bourricaud, F. (1990). *A critical dictionary of sociology* (1st ed.). Routledge.

یا برای مطالعه‌ای جامع‌تر به این کتاب:

Hinkle, R. C. (1994). *Developments in American sociological theory, 1915–1950*. State University of New York Press.

^۱ در ضمن، اگرچه دیویس نوستالژی را از زاویه دید تعامل محور و تفسیری جامعه‌شناسی می‌کند، با رویکردهای دیگر جامعه‌شناسی نیز می‌توان به نوستالژی جمعی نظر انداخت.

1987) ۱. ترنر در جایی به کتاب دیویس نیز اشاره می‌کند اما آنچه ترنر (و همکارانش) از نوستالژی جامعه‌شناسان و دیگر متون می‌گویند و می‌جویند، با کار دیویس متفاوت است. دیویس به خود جامعه نظر می‌اندازد و به نقش و کارکرد نوستالژی در جامعه اعتنا دارد.^۲

انتقاد و هشدار نسبت به وضعیت نامساعد دنیای مدرن از قرن ۲۰ به ۲۱ نیز ساری می‌شود و از حوزه‌های مختلف آکادمیک شخصیت‌های پرشماری را به تحقیق و ابراز نظر درباره نوستالژی می‌کشاند. جامعه‌شناس به‌نام آلمانی، اولریک یک وضعیت معاصر را زیستن در وضعیت عدم قطعیت‌ها، یا به قول خودش، در "فرهنگ ریسک" می‌داند که بالفعل اشتیاق به گذشته را بارور می‌کند و این امر تحت تأثیر رسانه (و تقابل‌نمایی رسانه‌ای گذشته و حال) مضاعف می‌شود. یک اعتقادی امیدوارانه دارد که در دوره اخیرتر، در مدرنیته بازتابی (رفلکسیو)، نیاز به تغییر و بازسازی مثبت این وضعیت اندیشیده و تدبیر می‌شود. او نیز نوستالژی خاصی را میان پایه‌گذاران تفکر جامعه‌شناختی اروپا تشخیص می‌دهد و آن را محصول جهان در ریسک به حساب می‌آورد. این نوستالژی سازنده نیست و عطف آن به ماسبق مطلوب گذر از این وضعیت نمی‌گردد. یک چاره‌بینی خود را دارد و با وام‌گیری از عبارت "لحظه جهان‌وطنی" هانا آرنت، جامعه ریسکی اخیر را قادر به خلق چنین لحظه‌ای برای دگردیسی وضعیت جهانی می‌خواند. یک می‌خواهد «یک نظریه انتقادی جدید و غیر نوستالژیکی بنا کند که گذشته مدرنیته با دیدگاه آینده تحت تهدیدش را دوباره مفهوم‌سازی کند» (Beck, 2009, p. 48-9).

از گذار به سوی دیگر اقیانوس، استولانا بویم، مؤلف روسی‌آمریکایی و استاد سابق ادبیات تطبیقی در دانشگاه هاروارد، نوستالژی و مدرنیته را در کانون اندیشه خود داشت و کتاب معروفی در این زمینه نگاشت: *آینده نوستالژی* (۲۰۰۱). بویم شکوفایی نوستالژی را به رومان‌نویسیسم و تولد فرهنگ توده‌ای برمی‌گرداند (Boym, 2001, p. 16)، و از «پیدمی جهانی نوستالژی» صحبت می‌کند و برخلاف نسخه‌ای که برای درمان بیماری قرن هفدهمی با همین نام پیچیده می‌شد، آن را در این دوران عارضه علاج‌ناپذیری می‌داند که در برابر تسریع صنعتی‌سازی و مدرنیزاسیون با روی‌گرداندنش به عقب «بر ایده مدرن از زمان، زمان تاریخ و پیش‌روی، می‌شورد» (p. xv). او ماهیت این عاطفه را از ملنکولیا و هیپوکندریا تمییز می‌دهد چرا که این دو عوارض فردی دارند و نوستالژی به روابط بین زندگی‌نامه فردی و زندگی‌نامه گروهی یا ملی، و به رابطه حافظه شخصی و حافظه جمعی مربوط می‌شود (p. xvi, xviii, 5). او مانند دیویس، نوستالژی را «عاطفه‌ای اجتماعی» می‌شناسد. بویم نیز تیپولوژی خود را از مکانیسم عملکرد نوستالژیک در دو نوع شرح می‌دهد: ترمیم‌گر بازسازنده (restorative)، و بازتابی یا انعکاسی (reflective). در واقع، طیفی را می‌بیند که یک‌سر آن تلاش برای بازسازی خانه (خانه در معنای عام و مجاز آن) یا سازه، نماد، یا مناسباتی از دست‌رفته است که آن را از ورای تاریخ به امروز بازمی‌آورد؛ گویی حقیقتی یا سنتی اصیل را احیا کند و امروزش را با آن گذشته برگشته آباد کند (p. xviii, 41)؛ و سوی دیگر، نوع بازتابی نوستالژی، بیشتر اهل بازاندیشی بر خود آن احساس به گذشته در وضعیت امروز است که -در موقعیتی متناقض‌وار- بر آن میل به گذشته و حقیقتی در گذشته که خود را محل امنی می‌نمایند، تردید می‌اندازد و ذهناً در رفت‌وبرگشت تاریخ است (همچون مورد والتر بنیامین و فرشته تاریخ)؛ می‌داند که امکان انتقال و احیای تاریخ نیست (p. 22)؛ به جذب‌شدگی به گذشته خود نگاه انتقادی دارد. نمی‌خواهد خانه را دوباره بنا کند ولی گذشته در امروزش نفوذ می‌کند. این حالت می‌تواند باعث و بهانه روایت‌گویی از گذشته و حال و آینده شود (p. 49-50). بویم بر این باور است که نوستالژی می‌تواند هم کارکرد منفی داشته باشد و هم مثبت. نوع ترمیم‌گر و بازسازنده نوستالژی می‌تواند به سمت تئوری توطئه کشیده شود که خصوصیت اکثر موارد افراطی ناسیونالیسم دست راستی است (p. 43). نوع بازتابی ولی از این اقدامات پارانوئیک‌وار پرهیز دارد. از نگاه و تجربه بویم، «نوستالژی می‌تواند هم یک بیماری اجتماعی باشد و هم

۱. لازم به اشاره است که ابراز نگرانی از وضعیت فعلی لزوماً به معنای جهان‌بینی نوستالژیک‌گونه علاقه‌مند به بازگشت نیست. در مورد بسیاری از جامعه‌شناسان و منتقدان جوامع مدرن (مانند مارکس) چنین ادعایی نمی‌توان داشت.

۲. ضمناً، کار ترنر صرفاً جنبه نظری دارد. کار این دو جامعه‌شناس در موضوع و روش متفاوت است.

عاطفه‌ای خلاق؛ هم سم و هم درمان. [...] هر دو حالت نوستالژی می‌توانند اثر مهم‌تری بر بهبود وضعیت اجتماعی و سیاسی در حال حاضر بگذارند» (p. 354-5). بویم نیز مانند دیویس در حالات نوستالژیک اجتماعی قابلیت تحرک اجتماعی را می‌بیند.^۱

جامعه‌شناس شهیر آلمانی، زیگمونت باومن، در آخرین سال انتشار آثارش (۲۰۱۷)، کتابی منتشر ساخت که به مسئله نوستالژی در وضعیت مدرنیته "مایع" پرتو افکنده تا تاریکی‌های آن را بنمایاند. در مقدمه این «رتروتوپیا» که آکنده از ترس و بحران است، ضمن اشاره به کتاب بویم و دو نوع نوستالژی مشروحش^۲، از «عصر نوستالژی» می‌نویسد که در آن به‌جای آنکه به اوتوپیا فکر کنیم و به آینده‌ای بهینه‌تر نظر داشته باشیم، نوستالژی با نگاه عقب‌گرایش ما را در تیرگی باقی می‌گذارد. با چنین چرخش ۱۸۰ درجه‌ای از ایده اوتوپیا به وضعیت رتروتوپیایی، «آینده از سکونت‌گاه طبیعی امیدها و انتظارات به‌جا و به‌حق بدل به محلی برای کابوس‌ها می‌گردد» (Bauman, 2017, p. 5-6). از مطالعه این اثر چنین برمی‌آید که نقد او از نوستالژی حاکم بر دوران اخیر (تا حدی) با بحث اولریک یک هم‌زمانی دارد. باومن نوستالژی رتروتوپیایی را در حل معضلات موجود محلی و جهانی ناتوان می‌داند. در تفکر فرد دیویس اما تأثیر نوستالژی محدود به کارکرد سلبی و آینده‌گریزی باومن نیست و (در شباهت با نظرگاه بویم) مراجعه به گذشته لزوماً برای توقف در گذشته یا حال پذیرفته نمی‌شود. نوستالژی در جایگاه عاطفه‌ای اجتماعی از نگاه دیویس و بویم می‌تواند به تحرک جمعی بینجامد یا نیرویی برای عبور از نابسامانی بسازد. کارکردهای ایجابی و مثبت نوستالژی توسط محققان دیگر آزموده شده که ذکر نمونه‌هایی از آن جلوتر خواهد آمد.

نگاه منفی یا تردیدآمیز به نوستالژی رسانه‌ای نیز تاکنون صفحات بی‌شماری از کتابخانه‌ها را پر کرده و کتاب در تمنای دیروز از اولین آثار آکادمیک است که مسئله جهان رسانه‌زده را مطرح و نگرانی‌هایی درباره‌اش ابراز می‌کند، و اولین بحث را درباره اثر رسانه بر نوستالژی جمعی طرح می‌زند. در فاصله دور و نزدیک نسبت به حوزه جامعه‌شناسی، در حوزه فرهنگ و مطالعات فرهنگی و رسانه، موضوع تولیدات آثار نوستالژیک از دهه ۱۹۸۰ سیر پرباری پیدا کرده و نگاه‌های متفاوتی به این موضوع شده. نظریه‌پردازان نامدارتر فرهنگ پست‌مدرنیستی، مانند ژان بودریار و فردریک جیمسون، دیدگاه منفی به آثار رسانه‌ای و هنری نوستالژیک دارند و جمعاً کارکرد پاستیشی آن را نشانه تهی‌شدگی از معنا و تاریخت و خلاقیت هنری و قابلیت نقادانه می‌دانند، که مایه تجاری آن بر ارجاعات تاریخی به کاررفته در این آثار غلبه دارد. جیمسون در یکی از مقالات معروفش این جنس از نوستالژی زمانه را زاده وضعیت کاپیتالیسم متأخر می‌داند که در اکنونش گیر مانده و از تاریخت و هویت تاریخی ساقط شده. به زعم تلخ جیمسون، نوستالژی در فرایندهای فرهنگی تولید هنر و ذائقه تجاری تجلی دارد که در بعضی فیلم‌ها نیز مشهود است (Jameson, 1991, p. 18-30).

از دید نگارنده اما اندیشه‌های ارزشمند ایشان در این مورد از سمت دیگر این فرایند تولیدی و توزیعی غافل مانده و در عمل به اشکال برمی‌خورد. آنها رابطه متن و مخاطب را ثابت و قطعی پنداشته‌اند. اگر فرایندهای تولید ابژه‌ها و بازنمایی رسانه و مدیوم‌های هنری را چنان فرض بگیریم که ایشان توصیف داشته‌اند، دریافت طرف گیرنده یعنی مخاطب بخش دیگر از فرایند تولید و پردازش معناست. مخاطب‌ها لزوماً یکدست نیستند و پذیرش منفعلانه ندارند؛ چه بسا در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت. در این باب مطالب نظری و تحقیقی فراوان است. از اندیشمندانی که آثار شناخته‌شده و مرجعی متوجه این سوی دریافت آثار رسانه‌ای و هنری دارند، می‌توان از

۱. بویم هنگام نگارش «آینده نوستالژی» از وجود کتاب فرد دیویس اطلاعی نداشت و کتاب دیویس وقتی به دستش رسید که نگارش خود را تمام کرده بود. در پی‌نوشتی در کتابش به این موضوع اشاره دارد و اثر دیویس را «مطالعه‌ای بسیار جالب درباره جامعه‌شناسی نوستالژی» خطاب می‌کند که نوستالژی را (مانند خود بویم) همچون «عاطفه‌ای اجتماعی» می‌کاود و سه مرتبه صعودی نوستالژی را به بررسی می‌گذارد (Boym, 2001, p. 357). نگارنده این مقاله در چند جای دیگر از زبان محققان و استادان مختلف اروپایی و آمریکایی شنیده و خوانده که کتاب «در تمنای دیروز» را دیر شناختند یا به‌سختی یافتند. به‌نظر می‌رسد پیش از دوران دیجیتال و اینترنت، کتاب دیویس در طول چند دهه پس از انتشارش توزیع فیزیکی چندان مستمر و وسیعی نداشته بوده.

۲. خود بویم نیز در فصل اول کتابش نقل قولی از نوشته‌های قدیمی‌تر باومن می‌آورد.

استووارت هال، هانس گئورگ گادامر، میشل دوسرتو، جان فیسک، ولفگانگ آیزر و هانس آلبرت یاس نام برد^۱. اما دو محقق شناخته‌شده در زمینه جامعه‌شناسی رسانه و نوستالژی، مایکل پیکرینگ، استاد برجسته دانشگاه لافبرو در انگلستان و همکارش امیلی کایتلی، رویکردها به بررسی اشتیاق به گذشته‌ای ایدئال را در دو گروه شناسایی کرده‌اند: یکی آنها که این اشتیاق را بالقوه خطرناک می‌دانند، مانند جیمسون؛ و گروه دیگر آنها که این اشتیاق را بالقوه دموکراتیک ارزیابی می‌کنند و آن را ذاتاً منفی نمی‌دانند، مانند دیویس؛ چرا که این ارتباط‌گیری با گذشته می‌تواند باعث فهم بهتر نسبت آن با حال و اثرگذاری مفید گذشته در حال شود. در نقد پیکرینگ و کایتلی امکان فهم تاریخی نابود نشده (Pickering & Keightley, 2006).

حوزه روانشناسی شاهد سابقه‌دارترین تحقیقات علمی بر نوستالژی بوده. آن دسته از نظرات دیویس که مایه روانشناختی بیشتری دارد و وامدار ادبیات روانشناسی پیش از خود است، از دهه ۱۹۸۰ سوژه‌ای جالب پیمایش شده و نتایج متضادی از آزمون‌ها و تحقیق‌های مرتبط با آن به‌دست آمده. برای نمونه، در تحقیقی در ۱۹۸۵ با عنوان «نوستالژی و عدم تداوم: آزمودن فرضیه دیویس» نتیجه بررسی پژوهشگران مقاله نتوانست از این دعوی دیویس پشتیبانی کند که نوستالژی در تداوم‌دهی به هویت فردی کمک می‌کند (Best & Nelson, 1985). ملیندا میلیگان البته به این تحقیق دو اشکال روش‌شناختی می‌گیرد و می‌گوید این تحقیق جزئیات بحث دیویس را ملحوظ ندارد (Milligan, 2003). نمونه‌هایی دیگر از مطالعات فراوان روانشناسان بر نوستالژی را می‌توان در پژوهش‌های پرارجاع یکی از محققان پرکار در موضوع روانشناسی نوستالژی یافت: کریستین بچو، استاد کالج لمون در نیویورک. وی سال‌هاست بر این موضوع اشتغال علمی دارد و در تجهیز ابزار تحقیقات آماری و میدانی‌اش یک جدولی از اطلاعات برای پرسشنامه با موضوع نوستالژی هم ابداع کرد. وی در یکی از مقالات نسبتاً قدیمی‌ترش (در ۱۹۹۵) در امتداد تحقیق قبلی درباره فرضیه دیویس (Best & Nelson, 1985)، از ۶۴۸ نفر مشارکت می‌گیرد و با توجه به رده‌بندی سنی و نسلی تحقیق خود را می‌چیند و نمی‌تواند بعضی پیش‌فرض‌های دیویس را به تأیید برساند؛ اما در جمع‌بندی اذعان می‌دارد که «نمونه حاضر برای نیل به نتایج قطعی در مورد تفاوت‌های نسلی کفایت نمی‌کند» و تأکید دارد که جوانب مختلف نوستالژی باید به تحقیقات بیشتری سپرده شود (Batcho, 1995). بچو در مطالعه امپریکال دیگری در ۲۰۱۳ (محض نمونه) با موضوع عملکرد نوستالژی در زمانه‌های دشوار، با مشارکت ۳۶۰ نفر، نوستالژی را در کمک به برآمدن از پس موقعیت دشوار مؤثر می‌داند که یکی از نشانه‌های آن اتکا به استراتژی‌های اجتماعی است؛ اما همچنان بر مطالعات بیشتر اصرار می‌ورزد (Batcho, 2013). به‌قول محقق روانشناس دیگری، جان‌اتان بسیت، «آن مفهوم‌دهی به نوستالژی که بیشترین توجه تحقیقاتی را به‌وجود آورده، فرضیه عدم تداوم است. بحث دیویس این بود که نوستالژی در برابر تهدید عدم تداوم، از هویت شخصی عملکرد محافظتی دارد» (Bassett, 2006). وی در برآورد میزان صحت این فرضیه، پیمایشی به‌انجام می‌رساند که بعضی نتایج آن با یافته‌های پژوهش کریستین بچو (در ۱۹۹۵) همخوانی ندارد و از فرضیه دیویس هم پشتیبانی نمی‌کند اما چاره را در مطالعات بیشتر می‌داند (2006). از این نمونه‌ها پیداست که شناخت روانشناسانه نوستالژی، این قابلیت ذهنی بسیار پیچیده و چند وجهی، با رویکردهای علمی روانشناختی ساده نیست و نتایج هر پیمایش می‌تواند با تغییر متغیرها، پرسشنامه یا مشارکت‌جو مغایر شود، و روش‌شناسی نقشی تعیین‌کننده دارد. شایسته‌ترین روش‌های علمی ظاهراً هنوز پاسخ مطمئن یا تعمیم‌پذیری نمی‌دهند و این می‌تواند انگیزه‌ای برای مطالعات و ابداعات جدیدی در این خصوص باشد. ولی پرواضح است که افکار دیویس درباره نوستالژی که خود از حوزه روانشناسی بهره برده، به این حوزه نیز سرایت دارد.

۱. برای آشنایی با آرای ایشان (به‌زبان فارسی) می‌توان به این کتاب مراجعه داشت: استوری، ج. (۱۳۸۵)؛ مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه (ترجمه ح. پاینده)؛ نشر آگه.

در مرکز تحقیقات درباره خود و هویت^۱ در دانشگاه ساتهمپتون انگلستان دو روانشناس اجتماعی برجسته، گُنستانین سِدیکیدس و تیم ویلتسخت^۲، و دیگر اعضای هیئت علمی این نهاد، پژوهش‌های مختلفی بر موضوع نوستالژی و نظرات دیویس پیش‌برده‌اند. به باور آنها، یکی از نقاط عطف در فهم روانشناسان از نوستالژی در ۱۹۷۹ رقم خورد؛ «وقتی که فرد دیویس، جامعه‌شناس آمریکایی، کشف کرد که آدم‌ها نوستالژی را با کلمات مثبتی چون "گرم"، "زمان قدیم"، و "کودکی" ارتباط می‌دهند» و نه با دلالت‌های غمباری که از دلالتی برای خانه برمی‌آید (Gebauer & Sedikides, 2010). در تأیید دلالت‌های مثبت نوستالژی، مطالعه‌ای در ۲۰۰۶ نوستالژی را در درجه اول عاطفه‌ای مثبت ارزیابی کرد که دلیل آن را احساس «ادغام اجتماعی» (یا مشمول و در پیوند یک گروه اجتماعی بودن) در گذشته نوستالژیک یافتند (Wildschut et al., 2006). برای آنکه مشخص شود این روحيات مختص فرهنگ غربی است یا ورای آن، در ۲۰۰۸ تیم دانشگاه ساتهمپتون با تحقیقی در دانشگاه سونیات‌سن در چین همکاری کرد تا آزمایشی مشابه با مشارکت‌جویان چینی ترتیب داده شود. نتایج مشابه بود و بر «احساس حمایت اجتماعی مستقل از پس‌زمینه فرهنگی» صحنه گذاشته شد (Zhou et al., 2008).^۳ با اینکه در تحقیقاتی معلوم شده که نوستالژی بر افرادی که از افسردگی شدید و سخت رنج می‌برند، اثر مثبتی ندارد (Gebauer & Sedikides, 2010)، در شرایط غیر حاد، تحقیقات مختلف اثرات مثبت نوستالژی را تأیید می‌کنند. سِدیکیدس و ویلتسخت در یکی از مطالعات مهم‌ترشان با عنوان *یافتن معنا در نوستالژی* که به بیش از ۱۳۰ مرجع مطالعاتی و تحقیقی قبل از خود نیز ارجاع می‌دهند، اهمیت (و کارکرد) معنادهی نوستالژی به هویت فردی و جمعی را که دیویس بیان داشته بود، درست می‌دانند. شرکت‌کنندگان در شرایط تهدید معنا «احساس نوستالژیک بیشتری گزارش دادند... تهدید زندگی بی‌معنا نوستالژی برانگیخت» (Sedikides & Wildschut, 2018). این وضعیت در مورد هویت‌های جمعی نیز (مطابق مطالعه دیویس) صادق می‌شود. آنها که درجه نوستالژی بالاتری دارند، «بهتر قادرند تا در خاطراتشان معنا بیابند، و بدین‌سان هجمه‌ای که بر هویت جمعی‌شان رفته را عقیم بسازند» (2018). این دو محقق در مطالعه مفصل دیگری با بهره از آزمون‌هایی که خود طراحی کرده‌اند و با نگاه به حجم هنگفتی از مطالعات که در این دانش اندوخته شده، علاوه بر جزئیات بسیاری که به دست می‌دهند، بر قابلیت اجتماعی‌سازی نوستالژی فردی و جمعی به نتایج مؤید آراء دیگری از دیویس (مانند کمک‌دادن و کمک‌گرفتن افراد نوستالژیک) دست یافتند (Sedikides & Wildschut, 2019). تحقیقات این تیم ادامه دارد و مسیر علمی آنان تا کنون (در ۲۰۲۴) متأثر از نظرات دیویس بوده.

رشته اصلی در تمنای دیروز، جامعه‌شناسی نیز از همان ابتدا واکنش‌هایی میان اهالی این حوزه که از انتشار این کتاب مطلع شدند، به دنبال داشت. گری آلن فاین، جامعه‌شناس مطرح آمریکایی، چند ماه پس از انتشار کتاب دیویس در مطلبی ضمن ایراد ملاحظات بر این اثر نوشت که «در تمنای دیروز دستاوردی نادر در جامعه‌شناسی آمریکاست؛ اثری شفاف و خردورزانه، پربار و ظریف‌پرداز» (Fine, 1980). مدعاهای این کتاب پس از چند دهه از موضوع نظر دور نشده و دستاویز پژوهش‌های بیش از پیش می‌گردد. نمونه‌ای از این دست، ملیندا میلیگان است، جامعه‌شناس آمریکایی، که یکی از فرضیه‌های دیویس را مبنا قرار داد و تحقیق نسبتاً ساده‌ای به ثبت رساند. وی موقعیت منجر به عدم تداوم به علت نقل مکان را در بین اعضای یک اداره بررسی کرد تا پی ببرد حالات نوستالژیک بر تداوم هویت این اعضا چه آثاری می‌گذارد. او می‌دانست از نظرگاه دیویس نوستالژی در ایجاد هویت‌های جمعی دخیل است اما از همه بیشتر «در میان اعضای یک نسل» است که نوستالژی می‌تواند هویت جمعی پدید آورد (Davis, 197, p. 101). از یافته‌های

۱. Centre for Research on Self and Identity

^۲ ممکن است تعدادی از شخصیت‌های مرجع این مقاله در ایران شناخته‌شده نباشند اما همگی در حوزه آکادمیک خود سرشناس‌اند و استادان و پژوهشگران مهم رشته خود هستند. یکی از نشانه‌های آن، تعداد ارجاع به مطالعات ایشان است، برای نمونه، در گوگل اسکالر تعداد ارجاع به آثار پیکرینگ بالای ۱۲,۰۰۰ بار، به ویلتسخت حدود ۲۴,۰۰۰ بار، و برای سِدیکیدس بالای ۷۱,۵۰۰ مورد ثبت شده. (تاریخ بازبینی: سپتامبر ۲۰۲۵)

^۳ برای شرح خلاصه‌ای درباره چند مطالعه صورت‌گرفته در مرکز تحقیقات مذکور در دانشگاه ساتهمپتون رجوع شود به:

Gebauer, J., & Sedikides, C. (2010). Yearning for yesterday: Dwell on the past, it's good for you. *Scientific American Mind*, 21(3), 30–35.

میلیگان یکی این شد که نوستالژی به چنین گروهی فرصت می‌دهد تا «گذشته را از درون چارچوبی معنادار ساختار دهند، که [این فرایند] در زندگی اعضایش حسی از تداوم را از طریق ایجاد گذشته‌ای جمعی بازسازی می‌کند»، و بدین ترتیب بین آنان یک "نسل" می‌سازد یا از یک نسل بودن را معنا می‌بخشد (Milligan, 2003). در نمونه‌ای متفاوت و اخیرتر که لزوماً بر محور نظریات دیویس نیست اما در راستای بعضی آرای اوست، در مرکز تحقیقات جامعه‌شناختی در بلژیک بر اهمیت سیاسی نوستالژی جمعی مطالعه‌ای (درباره انتخابات سال ۲۰۱۹ این کشور) صورت گرفت که ضمن ارجاع به دیویس، بویم، باومن، ویلتسخت و دیگران، ایجاد حس رنجش و غیظ برآمده از ناامنی وجودی، محرومیت گروهی، و احساس بی‌توانی را در برانگیزش نوستالژی جمعی و تحرک و جهت‌گیری سیاسی قویاً دخیل می‌یابد (Rogenhofer et al., 2022). می‌توان دریافت که در حوزه‌های مختلف پژوهشی با موضوع نوستالژی بسامد ارجاع به کتاب در تمنای دیروز به‌مرور بیشتر شده.

نأملی بر نتیجه کار دیویس و جمع‌بندی

نوستالژی برای فرد دیویس حالت‌های مختلفی دارد که هر کدام گویای تأثیرهای متفاوت تجربه نوستالژیک است. دیویس در سطح پوسته گذشته‌نمای نوستالژی متوقف نمی‌ماند و به زمینه و شرایط اجتماعی حال حاضر نظر دارد. او اشکالی در زمان حال می‌بیند که تداوم هویت فرد یا جامعه را مختل می‌کند. میان بر ساخت خود، بازبر ساخت آن و تجربه نوستالژیک پیوندی هست که کارکرد و اهمیت این تجربه را حیاتی برمی‌شمارد. دیویس نوستالژی را نشان‌دهنده «میل افراد به بازیابی حدی از کنترل بر زندگیشان در زمانه نامطمئن» می‌داند (p. 35). منشأ، شیوه عمل، اثرگذاری و موقعیتی که نوستالژی را می‌سازد، ویژه نوستالژی است و با وجود شباهت‌هایی که با مفاهیم و حالات ذهنی-روانی دیگر (مانند خاطره) دارد، با آنها یکی نیست. احساس نوستالژیک خاطره‌آمیز است یا با خاطره همراه است ولی هر خاطره یا به‌خاطر آوردنی لزوماً نوستالژیک نیست.

تجربه نوستالژیک محل تجمع اضداد است: گذشته و حال و آینده، تلخی و شیرینی، حسرت از دست رفته‌ها و قوت قلب از داشتن تجربه آنها، افسردگی و کشف نیروهای انگیزه‌ساز، هویت و معنا در بحران و مقاومت برابر فروپاشی از بحران، تنهایی و حس تعلق، باور و تردید در آن باور، و احوال متضاد دیگر. احساس نوستالژیک بخشی از تجربه وجودی ماست در گذارهای چرخه زندگی، و در موقعیت‌های ناپایدار فردی و جمعی و افق ناپیدا. در دل تهدید به گسست روایی هویت، گاهی نوستالژی است که چاره می‌اندازد و تشویش‌ها را آرام می‌دهد.

"جستجوی جمعی هویت" می‌تواند از عوارض موقعیت نوستالژی‌برانگیز باشد. رفتارها و اعمالی که نوستالژی در جبران شرایط موجب می‌شود، می‌تواند بخشی از آثار منفی و ناخشنودی برآمده از تغییرات اجتماعی هویت‌زدا را (که می‌توانند محل تنازع‌های سیاسی نیز باشند)، تخلیه یا خنثا کند. به بیان دیگر، واکنش‌های نوستالژی جمعی، از پس دوره‌های عدم تداوم شدید اجتماعی فرهنگی اتفاق می‌افتد و کارکردی دفاعی دارند؛ برای یافتن راهی به بازسازی هویت جمعی. تا این راه چه یافته شود، به زعم نگارنده اطمینان‌بخش‌تر آن است که این فرایند با رصد آگاهانه و غیرمغرضانه، مراقبت و پرورش فکری، به‌دور از هیجان و با عقلانیت کافی همراه باشد. همان‌گونه که پژوهشگران و اندیشمندان بسیاری هشدارهایی نیز داده‌اند، و نگران بار آوردن خسارات مضاعف، یا سوار شدن بر موج نوستالژی برای انگیزه‌های سیاسی بوده‌اند.

دامنه تجربه نوستالژیک از دید دیویس از فرد تا کل جامعه بُرد دارد و تفسیربردار است. او کوشش دارد نگاه جدیدی در شناخت جامعه بیاورد، و اثرگذاری فراوان نگاه او در آکادمی همچنان ادامه دارد. با وجود تیپ‌شناسی و تمییزهایی که دیویس برای پدیده نوستالژی ارائه می‌دهد، بعد از او (و متأثر از او) تبیین‌های دیگری نیز ارائه شد، و بر این نکته تأکید بیشتری شد که تجربه نوستالژی در

زمان‌ها و مکان‌های متفاوت می‌تواند عملکردهای متفاوت داشته باشد. اما نقش نوستالژی در روایت از "خود"، چرخه زندگی، حس هویت فردی و جمعی، و معنادگی به حال و آینده محرز است. طبیعتاً این کتاب در جایگاه اولین اثر در این مبحث کمبودهایی را باقی می‌گذارد که چنانچه اشاراتی شد، توسط محققان بعدی پی گرفته می‌شوند؛ اما بینش‌های مهم و جدیدی که این کتاب می‌آورد، هنوز قابل تأمل و ارجاع‌اند و بسیاری مباحث آن تا به امروز همچنان ملموس‌اند. مسلم است که مطالب کتاب در تمناهای دیروز را نمی‌توان تماماً در این مقاله آورد و مباحثی از آن در اینجا فرصت اشاره نیافتند^۱.

جامعه‌شناسی نوستالژی صرفاً یک فعالیت نظری برای فضای دانشگاهی نیست. مطالعه اصولی و ارزیابی آکادمیک مصادیق ذهنیت‌ها و نمودهای آشکار و نهان نوستالژیک در جامعه ایرانی می‌تواند این پدیده اجتماعی را همچون آینه‌ای تار و واضح نگاه دارد که در آن عمق برخی مسائل در این جامعه — در سطوح خرد و کلان، و به‌ویژه در دوران اخیر — کشف شود یا از زاویه‌ای دیگر نمایان گردد.

منابع *

- Batcho, K. I. (1995). Nostalgia: A psychological perspective. *Perceptual and Motor Skills*, 80, 131–143.
- Batcho, K. I. (2013). Nostalgia: The bittersweet history of a psychological concept. *History of Psychology*, 16(3), 165–176.
- Bauman, Z. (2017). *Retrotopia*. Polity Press.
- Beck, U. (2009). *World at risk* (C. Cronin, Trans.). Polity Press.
- Best, J., & Nelson, E. E. (1985). Nostalgia and discontinuity: A test of the Davis hypothesis. *Sociology & Social Research*, 69(2), 221–233.
- Boym, S. (2001). *The future of nostalgia*. Basic Books.
- Davis, F. (1977). Nostalgia, identity, and the current nostalgia wave. *Journal of Popular Culture*, 11(2), 414–424.
- Davis, F. (1979). *Yearning for yesterday: A sociology of nostalgia*. Free Press.
- Fine, G. A. (1980). Book reviews. *Contemporary Sociology*, 9(3), 410–411.
- Gebauer, J., & Sedikides, C. (2010). Yearning for yesterday: Dwell on the past, it's good for you. *Scientific American Mind*, 21(3), 30–35.
- Jameson, F. (1991). *Postmodernism, or, the cultural logic of late capitalism*. Verso.
- Milligan, M. J. (2003). Displacement and identity discontinuity: The role of nostalgia in establishing new identity categories. *Symbolic Interaction*, 26(3), 381–403.
- Pickering, M., & Keightley, E. (2006). The modalities of nostalgia. *Current Sociology*, 54(6), 919–939.

^۱. نسخه فارسی این کتاب با عنوان در تمناهای دیروز، جامعه‌شناسی نوستالژی با ترجمه نگارنده در دست انتشار است.

- Rogenhofer, J. M., Abts, K., Klein, O., & Bertin, P. (2023). The resentful undergrowth of nostalgia: Ontological insecurity, relative deprivation, and powerlessness. *The British Journal of Sociology*, 74(2), 173–188.
- Sedikides, C., & Wildschut, T. (2018). Finding meaning in nostalgia. *Review of General Psychology*, 22(1), 48–61.
- Sedikides, C., & Wildschut, T. (2019). The sociality of personal and collective nostalgia. *European Review of Social Psychology*, 30, 123–173.
- Turner, B. S. (1987). A note on nostalgia. *Theory, Culture & Society*, 4(1), 147–156.
- Wildschut, T., Sedikides, C., Arndt, J., & Routledge, C. (2006). Nostalgia: Content, triggers, functions. *Journal of Personality and Social Psychology*, 91, 975–993.
- Zhou, X., Sedikides, C., Wildschut, T., & Gao, D. (2008). Counteracting loneliness: On the restorative function of nostalgia. *Psychological Science*, 19, 1023–1029.

* ترجمه‌ها از نگارنده است.